

## استدراک بر «آیا فرهنگ شیرازی طنز می پرداخت؟»

در باب رسالهٔ سکنجیه، موضوع مقالهٔ «آیا فرهنگ شیرازی طنز می پرداخت؟» (نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ پیاپی ۳۵، پاییز ۱۳۸۶، ص ۱۳۱-۱۳۹)، باید این مطلب را بیفزایم که ثلثِ آخر رسالهٔ مذکور در مجلهٔ ارمغان (سال ۱۴، شمارهٔ ۸، آبان ماه ۱۳۱۲، ص ۵۴۷-۵۵۶) با عنوان «انتقاد» (کتاب ذخر السفاهاة علی طبّ البلاهة) به چاپ رسیده است که سابقاً از نظرم پنهان مانده بود. در انتهای این بخش، شرح حال مؤلف، به همان شیوهٔ طنز و سخریه، درج شده و رساله با ذکر سبب تألیف به زبانِ جدِ پایان یافته است. چون این مطالب در تعیینِ صحت و سقمِ انتسابِ رسالهٔ مذکور به میرزا ابوالقاسم فرهنگ شیرازی (موضوع بحث مقاله) سودمند است، اجازه می‌خواهم آنها را ذیلاً برای اطلاع خوانندگان ارجمند نقل کنم که خواندنش خالی از لطف هم نیست.

محسن ذاکر الحسینی

### فهرستِ حالِ خود

وقتی از اوقات، شدتِ فقر و کمالِ عُسرتِ مقتضی شد که عریضه‌ای به دربارِ معدلت‌مدارِ معدلت‌آثارِ حضرتِ ظلِّ اللّهی - روحِ العالمینِ فِدا - عرض کنم. نسخهٔ فهرست را در این نامه برنگارم، که کمالِ فضل و بلاغتِ من خوانندگان را معلوم شود.

### صورتِ فهرست

عرضه داشتِ کمترینِ بندگان و بدترینِ مردگان و زندگان، حاسدِ علما، فاسدِ قدما، کاسدِ مساجد، یادگارِ والدِ ماجد، عمدهٔ العلماء، فضلهٔ الفضلاء، مُضِلُّ المؤمنین،

مُخِلُّ الْمُسْلِمِينَ، صاحبِ ریشِ سفید، هاشم بن المفید - تَحَرَّسَهُ<sup>۱</sup> اللهُ عن عُفْرَانِهِ و تَعَمَّدَهُ بِالْهَبَاتِ نِيرَانِهِ - آنکه این داعی از زمانِ صباوت و سادگی تا اوانِ عباوت و افتادگی پیوسته به تحصیلِ علومِ میلیِ بغایت داشتیم و دقیقه‌ای از عمرِ خود مهمل نگذاشتیم و با سعیِ جمیل در زمانیِ قلیلِ علومِ بسیار بیاموختیم و خزائنِ هنرِ بیندوختیم چنانچه در سنِ بیست‌سالگی - بِعَوْنِ اللهِ تَعَالَى - تمامِ هجی را از حفظ کردم و در این مرحله از اطفالِ دبستان بلکه از اَغْيَالِ شَبستانِ گویِ سبقت بر بودم. آنگاه به علومِ دیگر پرداختیم. پس سال‌ها زحمت کشیدیم تا از صرفِ حرفی نیافتیم به سویِ نحوِ شتافتیم. چندی در خدمتِ قطب‌الاقطابِ نصیر مؤمن‌خان رنجِ بیهوده بردم تا جمیعِ مطالبِ نحو از خاطر من محو شد. منطق را در خدمتِ ابوالهائم قائد زکی دشتیانی بورزیدم و نفهمیدم و، در علمِ معانی، تشریح‌الافلاکِ شیخ‌چنگیز را در خدمتِ فخرالمحققین و ذخرالمدققین جمالِ بهارلو خواندم. یک دوره اصولِ خارج را در خدمتِ شیخ‌الاسلام کمارج ولی‌خانِ ممسنی حاضر شدم. فقهِ استدلالی را از مصاحبِ ابوالمعالی حق‌نظرِ ارمنی تکمیل دادم. علمِ موسیقی را از منصورِ دوانیقی فراگرفتم. کتابِ مجسطی را در خدمتِ زال‌خانِ خستی مباحثه کردم. شرحِ لُمعه را از بالیوز<sup>۲</sup> مسقطِ اصغرا نمودم. کشکولِ حمداللهِ مستوفی را در خدمتِ آقاییورقلی رامجردی خواندم تا طیبی حاذق شدم. هراکلوسِ شیخ‌اشکبوس را در خدمتِ حسین‌خانِ سگچران دیدم تا در علمِ ریاضی از استادانِ ماضی گذراندم. جفر را در خدمتِ ضابطِ خفر<sup>۳</sup> آموختم. و ادب را از حاجی‌بسطامِ عرب فراگرفتم. از علمِ سلوکِ مفلوک<sup>۴</sup> شدم، و در علمِ اُکره<sup>۵</sup> پکر ماندم. در علمِ اخلاق از زمرهٔ فُسَّاقِ شدم و در علمِ حکمتِ اِشراق از اهلِ رُستاق محسوب شدم تا اینکه - بِعَوْنِ اللهِ - در هر فَنِّی یک‌فن و در هر انجمنی سنگِ یک‌من.

به شعر و شاعری پرداختیم، در این فنِ نثرکتابها ساختیم و دیوانها انباشتم. سالیانِ دراز بود که اشعارِ من مهمل و سخنانم لاینحل مانده بود. هیچ‌کس را مایه نبود که عقده‌ای از کارم گشاید و شرحی بر اشعارم نماید تا اینکه داعیِ دلتنگ میرزا فرهنگ قدمِ جرأتِ پیش‌گذاشته و همت بر آن گماشته که سخنانِ مرا شرح نماید تا علومِ مکتومه و اسرار

(۱) متن چاپی: حرسه. (۲) بالیوز، قنسول، کارگزار (لغت‌نامهٔ دهخدا، یادداشت مؤلف).

(۳) خُفْر، دهستانی در شهرستان جهرم، و نیز روستایی از توابع یاسوج در پای قلّهٔ دنا.

(۴) متن چاپی: مغلوب. (۵) هندسهٔ کُرُوی یا علم اشکالِ مرسوم به کُرّه.

مکنونه که در این اشعار به ودیعت گذاشتم بر مردم آشکار شود. و این زمان او نیز از پریشانی روزگار ملول گشته و در زاویهٔ خُمول نشسته در سرای فروسته از خروج و دخول. هم مگر الطاف شاهانه و مراحم خسروانه شامل حال وی شود که دیگر بار بر سرکار آید و باقی سخنان مرا شرح نماید. پیوسته روزگارِ عمر و دولت پادشاهِ اسلامیان پناه دراز باد<sup>۶</sup> و در بخت و دولت بر روی مبارکش باز، دولتش فزاینده باد و عمرش پاینده، اخترِ بختش فروزنده و پیکرِ خصمش سوزنده. آمین یا ربِّ العالمین.

وقتی برادرِ مبرورم امام جمعه را عزم ملاقاتِ یکی از حکام یعنی یکی از شاهزادگانِ عظام بود، مرا نیز میلِ همراهی ایشان بود و آن مرحوم در بردنِ من اکراهی داشت. من این قصیده را گفتم و به این واسطه در خدمتِ آن مرحوم ملاقاتِ ایشان اتفاق افتاد و آن جناب را نیز از کمالاتِ من آگاهی به هم رسید...<sup>۷</sup>

\*\*\*

وقتی، بر اقتضای شباب و استدعای احباب، رساله‌ای بر طریقِ هزل و مزاح<sup>۸</sup> نگاشته مسودهٔ آن را نزد احباب به یادگار گذاشتم. اکنون، که اندک‌اندک روزگارِ خُمول است و کوکبِ عمر را زمانِ انحطاط و اُفول، با نهایتِ ملالت و افسردگی و غایتِ کسالت و پژمردگی، مأمور بودم که نسخهٔ آن اباطیل را بردارم و به حضرتی رفیع سپارم. هرچند ناهی شیبم عیب‌گفتی و عقلِ پیرم به گوشِ دل فرو خواندی که

أَطْرَباً وَ أَنْتَ قَنْسَرِيٌّ وَ الدَّهْرُ بِالْإِنْسَانِ دَوَارِيٌّ

دست از نگارشِ این اوراق برداشتم و حسب‌الامر مسودهٔ آن را برنگاشتم. امید که در نزدِ خداوندانِ جود<sup>۹</sup> جرمم معفو شود و عذرم مقبول افتد و این گونه سخنان را اربابِ دانش دلیل بر لئامتِ طبع و سخافتِ رأی و کثرتِ هزل و قلّتِ عقلِ نویسنده‌نگیرند و مسودِ این اوراق را موردِ طعن و دقّ نسازند و مستحقّ ضرب و شتم ندانند که مأمور بودم و معذور و العُدْرُ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَقْبُولٌ.

به تاریخ شبِ یکشنبه، ۱۴ محرم ۱۳۰۵

□

(۶) متن چاپی: اسلامیان پناه در ازدیاد.

(۷) از نقلِ قصیده و روابطِ پس و پیش آن صرف نظر شد.

(۹) متن چاپی: خود.